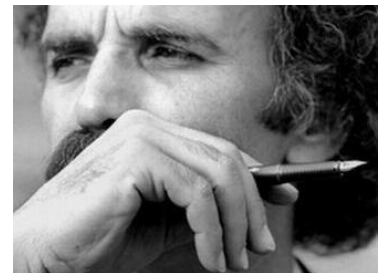


«اگر گلشیری بود...» دهمین سالگرد خاموشی خالق «شازده احتجاب»

هم‌هنگام با دهمین سالگرد درگذشت هوشنگ گلشیری، یکی از تاثیرگذارترین داستان‌نویسان و منتقدان معاصر، و در گفت‌وگو با دو تن از نزدیکان او، تلاش کرده‌ایم تا پاسخی بیابیم برای این پرسش که «راز ماندگاری گلشیری در چیست؟»

شانزدهم خرداد ۱۳۸۹ ده سال از درگذشت نابهنگام هوشنگ گلشیری می‌گذرد؛ نویسندگانی که حتی شماری از مخالفانش بر خالی ماندن جایش اذعان دارند و فقدانش خلایقی عظیم در زندگی ادبی و فرهنگی ایرانیان برجا گذاشت. شرح احوال و فهرست آثار گلشیری این روزها و به این مناسبت در رسانه‌های فراوانی انتشار یافته و مجموعه‌ی کامل‌ترش را در سایت رسمی بنیاد گلشیری می‌توان یافت. ما اما تلاش کرده‌ایم در گفت‌وگو با دو نفر از کسانی که در دوره‌های مختلف شاهد و همراه فعالیت‌های هوشنگ گلشیری بوده‌اند، دریابیم که چرا اغلب کسانی که با او آشنا بودند، پس از ده سال هنوز هم وقتی با واقعه‌ای ادبی و فرهنگی روبرو می‌شوند، بی‌اختیار از خیال یا زبان‌شان می‌گذرد: "اگر گلشیری بود..."



سه‌می در گسترش فرهنگ و ادبیات

«با قاطعیت می‌گویم که گلشیری در دوران معاصر بیش از هر کس دیگر در پرورش و گسترش فرهنگ و ادبیات ایران سهم داشته است.» این حرف بخشی از سخنان زبان‌شناس و مترجم نامدار ابولحسن نجفی در مراسم یادبود هوشنگ گلشیری در سال ۱۳۷۹ است. نجفی مشهور است که در تعریف و تمجید از دیگران دست و دل‌باز و اهل اغراق نیست و کمتر پیش آمده در ستایش کسی چنین سخن گفته باشد. آشنایی این دو در سال‌های ابتدایی دهه‌ی چهل خورشیدی و در همکاری با یک محفل ادبی آغاز شد که بعدها با نام نشریه‌ی «جنگ اصفهان» که منتشر می‌کرد، شهرت گرفت. نجفی، گلشیری و محمد حقوقی سه رکن اصلی این محفل به شمار می‌روند.

بسیاری معتقدند، این محفل از جدی‌ترین و پیگیرترین جمع‌های ادبی آن دوران بوده و در وارد کردن برخی تعریف‌های جدید، به ویژه در عرصه‌ی داستان‌نویسی مدرن ایران نقشی برجسته داشته است.

منش جدی گرفتن داستان



یونس تراکمه

یونس تراکمه، نویسنده و منتقد ادبی، که از سال ۴۵ با جنگ اصفهان همکاری می‌کرده، در مورد نقش این سه نفر می‌گوید: «آن برداشت و شناختی که ما امروز از جنگ اصفهان و جلسات آن داریم دقیقا برآیند نگاه نجفی، حقوقی و گلشیری است، که هر کدام یک نقشی آنجا داشتند و نقش‌شان هم خیلی مهم بود؛ نجفی در معرفی ادبیات روز جهان، حقوقی در شعر و نقد شعر و گلشیری در داستان‌نویسی و نقد ادبی. چیزی که مهم است این است که وقتی این جمع شروع به کار می‌کند، منابع کافی به زبان فارسی در اختیارشان نبوده و خودشان شروع به کشف و شناخت منابع مختلف می‌کنند، و حتی معیارها و "ترم"‌های نقد ادبی جدیدی را به ضرورت می‌سازند. نقش پررنگ‌تری که گلشیری داشت، و به کاراکتر او برمی‌گشت،

جدی بودن‌اش چه در رابطه با کار خودش و کار ادبی، و چه در ارتباط با آدم‌ها بود. همه‌ی ما شاهد بودیم که وقتی بحث داستان درمیان بود، با هیچ کس شوخی نداشت. از زندگی خودش هم مایه می‌گذاشت. حالا باید تصور کنید که چنین شخصیتی با چنین رویه‌ای، یکی از پایه‌های آن جمع است؛ هم جدی گرفتن کار و هم جدی گرفتن جلسات، یعنی طوری رفتار می‌کرد که هر کسی وارد این جمع می‌شد، متوجه بود که کجا آمده و اینجا عده‌ای دور هم ننشسته‌اند که شوخی کنند و در ضمن داستانی هم خوانده شود. و این به یک منش تبدیل می‌شد؛ و شد و این اتفاق هم از طریق حضور گلشیری افتاد.»

رسم داستان خواندن بر سر جمع

هوشنگ گلشیری پیش از آن، عضو انجمن صائب بود که پس از جدایی از یک محفل ادبی تشکیل شد که در آن سنت‌گرایان نیز حضور داشتند. او در زندگینامه‌اش می‌نویسد «ما در انجمن تازه بر زمین می‌نشستیم و دایره‌وار و هر کس اثری یا تحقیقی را می‌خواند. رسم خواندن بر سر جمع و رودرو از کاری سخن گفتن، بخصوص تحمل شنیدن داستان، یادگار این دوره است».

در جنگ اصفهان کسانی از جمله جلیل دوستخواه، احمد گلشیری و احمد میرعلایی نیز شرکت داشتند. در این میان نقشی که میرعلایی و نجفی با معرفی آثار و تئوری‌های مطرح ادبیات جهان ایفا می‌کردند، فراتر از فعالیت‌های جنگ اصفهان بود و در سراسر کشور تاثیر فراوان داشت.

هوشنگ گلشیری اواخر سال ۱۳۴۰ برای نخستین بار بازداشت شد و تا شهریور ۴۱ در زندان بود. او اواخر سال ۵۲ نیز بار دیگر شش ماه زندان و پس از آن از تدریس محروم شد.

راه‌اندازی یک "جریان ادبی"

محرومیت از فعالیت‌های اجتماعی گلشیری را واداشت که چند ماه پس از آزادی راهی تهران شود. جنگ اصفهان در این سال‌ها دیگر به شکل سابق فعال نبود و گلشیری از اوایل دهه‌ی پنجاه به تهران رفت. او در آنجا نیز با چند یار قدیمی جنگ که ساکن تهران بودند و عده‌ای دیگر، به برگزاری جلسات فرهنگی هفته‌ای پرداخت.

پس از انقلاب اعضای این جلسات را که به شکل‌های گوناگون تا پایان عمر او ادامه داشت، بیشتر جوانان تشکیل می‌دادند. یونس تراکمه می‌گوید: «خیلی ویژگی‌های گلشیری در جنگ اصفهان شکل گرفته بود، و او از اصفهان خیلی چیزها را با خودش به تهران آورده بود. حتی در یک مقطعی جلسات ادبی کانون نویسندگان را هم با همین تعریفی که از جلسات اصفهان شکل گرفته بود هدایت می‌کرد. ضمناً گلشیری فقط مسئله‌اش آموزش دادن نبود و خودش در هر مقطعی به نفس جوان‌ها احتیاج داشت. وقتی به جلسه‌های مختلفی که راه انداخت نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که او خودش این جمع‌ها را راه می‌انداخت و



محل دفن گلشیری در امامزاده طاهر

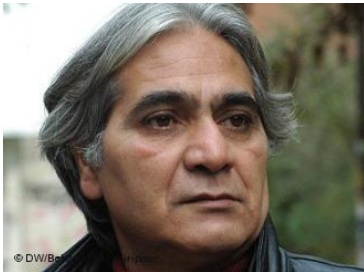
شکل می‌داد. گاهی هم آنها را بر هم می‌زد، برای خودش فحش می‌خورد و دوباره می‌رفت جایی دیگر. من الان وقتی به پشت سرم نگاه می‌کنم، می‌بینم گلشیری به درستی درک کرده بود که در یکی دو دهه‌ی اول بعد از انقلاب، در ادبیات ایران انقطاعی ایجاد شده بود و این ادبیات فاقد یک "جریان" بود. و گلشیری می‌خواست که آن جریان را راه بیندازد، یا به راه افتادش کمک کند. و شاید یکی از دلایل روی آوردن او به جوان‌ها همین بوده باشد. نقشی که گلشیری داشت، هر چه که بیشتر می‌گذرد، و به دلیل کمبود چنین آدم‌هایی، بیشتر مشخص می‌شود که چه نقش پررنگی بوده. بارها از آدم‌های مختلف می‌شنویم، که اگر گلشیری الان زنده بود چه اتفاقی در ادبیات می‌افتاد و کی چی می‌گفت».

حذف آثار، دزدی سنگ قبر

نخستین آثار گلشیری به صورت کتاب در اواخر دهه‌ی چهل منتشر شد؛ مجموعه داستان «مثل همیشه» (۱۳۴۶) و رمان «شازده احتجاب» (۱۳۴۸) از نخستین آثار او بودند که به ویژه دومی جایگاه او را به عنوان یکی از مطرح‌ترین نویسندگان پیشرو ایران تثبیت کرد. پس از انقلاب سال ۵۷ گلشیری نوشته‌های داستانی و مقاله‌های ماندگاری در نقد ادبی منتشر کرد، اما سایه‌ی سنگین سانسور هرگز او را رها نکرد و پس از مرگش نیز انتشار مجموعه‌ی کامل نوشته‌هایش را ناممکن کرده است.

گلشیری آثاری دارد که چون رمان «جن‌نامه» فقط در خارج از ایران منتشر شده‌اند؛ کتاب‌هایی چون جلد نخست رمان «بره گمشده راعی»، پس از یک بار منتشر شدن در سال ۵۶، نه در دوران شاه و نه در جمهوری اسلامی اجازه انتشار نگرفت؛ شاهکار او «شازده احتجاب» نیز پس از ۱۳ بار تجدید چاپ شدن، از سال ۱۳۸۱ مجوز انتشار نگرفته. همچنین در سال‌های اخیر مسئولان نمایشگاه کتاب تهران از عرضه‌ی آثار گلشیری در نمایشگاه جلوگیری می‌کنند. عناد و دشمنی با گلشیری تنها به جلوگیری از نشر آثارش محدود نمی‌شود. چندی پیش عده‌ای سنگ گور او را در امامزاده طاهر تخریب کردند و لوح برنزی آن را دزدیدند. مزار گلشیری در گورستان امامزاده طاهر نزدیک گور مختاری و پوینده و احمد شاملوست.

از میان نشست‌های ادبی که هوشنگ گلشیری در شکل دادن و رونق بخشیدن به آن‌ها نقشی عمده داشت، جلسات معروف به «پنج‌شنبه‌ها» جایگاهی خاص دارد. شمار بزرگی از مهم‌ترین نویسندگان امروز ایران یا از اعضای ثابت این جلسات بودند یا به عنوان میهمان در آن شرکت کرده‌اند. در برخی از منابع اعضای این جلسات را «شاگردان» و حتی «مربدان» گلشیری خوانده‌اند. گلشیری خود با این برداشت به کلی مخالف بود و همانطور که تراکمه می‌گوید، به نیاز خود به «هم‌نفسی» و فراگیری از نسل جوان‌تر همواره تاکید داشت.



کامران بزرگ‌نیا

کامران بزرگ‌نیا، شاعر ساکن آلمان، که از ابتدای تشکیل نشست‌های پنج‌شنبه، در آن حضور داشته می‌گوید: «جلسات پنج‌شنبه‌ها یکی دو ماه بعد از بسته شدن کانون نویسندگان تشکیل شد. تعدادی از نویسندگان جوان‌تر همراه با گلشیری، و البته به پیشنهاد او، جلساتی تشکیل دادند که در آغاز هفته‌ای یک بار پنجشنبه‌ها و بعدها هر دو هفته یک بار تشکیل می‌شد و تقریباً حدود شش سال تا سال‌های ۶۶ یا ۶۷ ادامه پیدا کرد. این جلسات در واقع نوعی بده و بستان میان یک نویسنده‌ی مسن‌تر، باتجربه‌تر، و مشهورتر با تعدادی نویسنده و شاعر جوان‌تر بود. اولین جلسه در دفتر ناصر زراعتی در خیابان فرح (سهروردی کنونی) برگزار شد و اعضای آن، به جز گلشیری، کسانی بودند مانند محمد محمدعلی، یارعلی پورمقدم و زراعتی که از کانون نویسندگان می‌آمدند، و مرتضی ثقفیان، محمود داودی، اکبر سردوزامی، قاضی ربیحاوی، اصغر عبدالهی و محمدرضا صفدری، که ما در واقع گروهی نویسنده و شاعر بودیم که از دانشکده هنرهای زیبا با هم رابطه داشتیم. پیش از آن در کانون نویسندگان هم جلسات مشابهی هر هفته یک بار، و اگر اشتباه نکنم سه شنبه‌ها برگزار می‌شد، که در آن هم داستان و شعر خوانده و نقد و بررسی می‌شد. این جلسات را هم که صرفاً ادبی بودند، گلشیری اداره می‌کرد. در جلسات پنج‌شنبه‌ها بعد از مدتی، کار کمی وسیع‌تر شد. یعنی در کنار خواندن آثار ادبی اعضا و نقد آنها، اگر بیرون از آنجا هم اثری منتشر می‌شد که به نظر قابل اعتنا و تاثیرگذار می‌آمد، از نویسنده یا مترجم‌اش دعوت می‌شد تا به جلسه پنج‌شنبه‌ها بیاید و درباره کارش بحث می‌کردیم».

سه نسل در کنار هم

نجف دریابندری، محمود دولت‌آبادی، رضا براهنی، شهرنوش پارسی‌پور و سیمین دانشور، از جمله این افراد بوده‌اند. همچنین برخی از نویسندگان ساکن شهرستان‌ها، مانند علی خدایی، شهریار مندنی‌پور و ابوتراب خسروی نیز در این نشست‌ها شرکت می‌کردند. دعوت از نویسندگانی که عضو این جمع نبودند، رفته رفته دامنه‌ی کار و تاثیرگذاری جلسات پنج‌شنبه را گسترش داد.

بزرگ‌نیا در گفت‌وگو با دویچه‌وله شیوه‌ی کار این نشست‌ها را توضیح می‌دهد: «این جلسات کلاس‌های آموزش داستان‌نویسی نبودند، همان‌طور که گفتم نوعی بده و بستان میان چند نسل مختلف بود. اگر نگاه کنیم، از نظر سنی و دوره‌ای سه نسل مختلف را می‌شود توی این جلسات دید. یعنی گلشیری به یک نسل تعلق داشت، و ناصر زراعتی و محمدعلی و می‌شود گفت حتی یارعلی پورمقدم، اینها به یک نسل دیگر تعلق داشتند، و ما بقیه اعضا نسل جوان‌تر جمع بودیم. البته بعدها این ترکیب با افزوده شدن کسانی مانند رضا فرخفال و خانم آذر نفیسی کمی تغییر کرد، اما مسئله بیشتر همان بده و بستان میان اعضا باقی ماند. بعدها بود که کسان دیگری، و حتی خود گلشیری، یک سری کلاس آموزشی برگزار کردند. مثلاً گلشیری کلاس‌هایی در گالری کسری داشت که در آنجا به شاگردانش درس داستان‌نویسی می‌داد. البته خلق و خوی گلشیری به گونه‌ای بود که همین شاگردها هم بعداً به همکارهای او تبدیل شدند. یعنی بعد از سه چهار سال که از تشکیل این کلاس‌ها گذشت، در فعالیت‌های گلشیری، مثل انتشار مجله یا جنگ، اسم کسانی را می‌بینیم که از این کلاس‌ها می‌آمدند».

"داستان‌باره"ی شوق‌انگیز

کم نیستند نویسندگانی که با افتخار گلشیری را استاد خود می‌خوانند، عده‌ای نیز هستند که بدون دیدن او، از شیوه‌ی داستان‌نویسی‌اش تاثیر گرفته‌اند. با این همه نکته‌ای که تراکمه و بزرگ‌نیا نیز به آن اشاره می‌کنند، شاید اهمیتی بیشتر داشته باشد؛ گلشیری "داستان‌باره"‌ای بود که هر جا حضور داشت، شوق پرداختن به ادبیات را برمی‌انگیخت و فضای برای بالندگی آن و شکوفایی استعدادها فراهم می‌کرد. فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی او نیز کمابیش چنین خصلتی داشت. گلشیری از آغاز فعالیت کانون نویسندگان، ۱۳۴۷، عضو فعال آن و یکی از سخنرانان نشست‌های معروف به «ده شب» در سال ۱۳۵۶ بود. گلشیری از کسانی بود که بیشترین کوشش را برای احیای کانون نویسندگان در دهه‌ی هفتاد به کار بستند و جان خود را در این راه به خطر انداختند.

فعالیت‌های کانون نویسندگان از سال ۶۰ که دفتر و نشریه‌اش را بستند و جمعی از اعضای هیات دبیرانش به خارج

مهاجرت کردند، به شدت محدود شد. زمزمه‌های احیای کانون پس از کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ آغاز شد. رسا شدن این زمزمه‌ها اوایل دهه‌ی هفتاد و با انتشار اطلاعیه‌ای در دفاع از سعیدی سیرجانی، و بعد انتشار متن «ما نویسنده‌ایم» که به متن «۱۳۴ نفر» مشهور شد، شکل گرفت. این فعالیت‌ها که هوشنگ گلشیری سهم بسزایی در سازمان دادن آن داشت، رفته‌رفته زمینه‌ی برگزاری نشست‌ها و مجمع عمومی کانون را فراهم می‌کرد که «قتل‌های زنجیره‌ای» آغاز شد. برخی از قربانیان این قتل‌ها از فعالان کانون بودند. محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، دو عضو فعال این جمع، در پاییز سال ۷۷ ربوده و کشته شدند.

"فرصت زاری نداریم"

گلشیری همراه با دیگر اعضای تاثیرگذار جمعی که برای احیای کانون تلاش می‌کرد، بارها از سوی ماموران امنیتی احضار و بازجویی شد. اما این فشارها، که با کنترل آشکار رفت و آمدها، شنود مکالمه‌های تلفنی و تهدیدهای صریح در دو سال واپسین حیات او همراه بود، موفق به ساکت کردنش نشد.

هوشنگ گلشیری در مراسم خاکسپاری مختاری گفت: «دوستم محمود دولت‌آبادی گفت "هوالباقی"! تمام مدت به این تعبیر زیبا نگاه می‌کردم، فکر می‌کردم، چهره‌ی محمد مختاری را هم که دیدم، یادم آمد هوالباقی. از سووی خب خدای مهربان باقی است. و من فکر می‌کنم محمد مختاری هم باقی خواهد ماند. محمد مختاری، مثل مر عضو کانون نویسندگان ایران بود. در تمام این سال‌ها تلاش کردیم کانون نویسندگان تشکیل بشود. متأسفانه آنقدر عزا بر سر ما ریخته‌اند که فرصت زاری کردن نداریم. پیاد دقیق به ما رسیده است: "خفه می‌کنیم"! ما هم حاضریم. مگر قرار نیست برای جامعه‌ی مدنی، برای آزادی بیان قربانی بدهیم؟ حاضریم! من شرمنده‌ی سیاوش، سهراب، مریم، نازنین، سیما هستم که چرا مرا به خاک نسپردند! نوبت من بود! به ه صورت، می‌خواهیم از مقامات که به زودی قاتلان، مرتجعان و شب‌زدگان را دستگیر کنند خداوند باقی است، خداوند پاک، خداوند زیبا، خداوند سخن گفتن، پچپچه! خداوند خشم، خداوند نیست، شیطان است. شیطان است که دوستان ما را خفه کرده است پیام آشکار است. ما از خدا هم می‌خواهیم که انتقام ما را از شب‌زدگان بگیرد».



سنگ گور گلشیری الان دیگر چنین جلوه‌ای ندارد. چندی پیش این سنگ گور تخریب و لوح برنزی آن درزیده شد

بسیاری معتقدند کانون نویسندگان پس از قتل‌های زنجیره‌ای و با مرگ زودهنگام گلشیری، دوران رکود را می‌گذراند و فعالیت‌هایش به شدت محدود و کم‌تاثیر شده. کانون از سال ۸۱ نتوانسته مجمع عمومی سالانه خود را برگزار کند و بیشترین حضورش در یک دهه‌ی گذشته، انتشار بیانیه‌هایی بوده که در مناسبت‌های گوناگون صادر شده است.

بازگشت به داستان، بازگشت به خاک

هوشنگ گلشیری از سال‌های جوانی با نشریه‌های مختلف همکاری داشت و دو سال آخر عمرش سردبیر "کارنامه" بود. در دهه‌ی هفتاد مقاله‌نویسی و همکاری با مطبوعات، در کنار فعالیت‌های کانون، بخش اصلی وقت و انرژی گلشیری را به خود اختصاص می‌داد و او را از داستان‌نویسی بازمی‌داشت. یکی از معدود داستان‌های این دوران او «نقاش باغانی» است که گلشیری در آن به همین نکته اشاره می‌کند. گلشیری می‌گوید، این داستان برخلاف داستان‌های دیگرش "ساده و واضح" است و تلقی او را از داستان‌نویسی نشان می‌دهد. گلشیری در داستان نقاش باغبانی «گزارش احوال شخصی» کسی را معرفی می‌کند که داستان‌نویس است، اما چند سالی می‌شود چیزی ننوخته. او می‌نویسد: «چرایش را بعد می‌گویم.» اغلب دوستان و نزدیکان گلشیری در سال‌های پایانی زندگی‌اش اصرار داشتند که او از مشغله‌هایش بکاهد و وقت بیشتری به نوشتن داستان اختصاص بدهد. آن زمان هیچ کس فکر نمی‌کرد، قرار است مرگی زودهنگام او را از همه‌ی مشغله‌هایش "آزاد" و ادبیات معاصر را دچار حسرتی عمیق کند. هوشنگ گلشیری پس از اقامتی سه ماهه در بیمارستان، در پی ابتلا به مننژیت، ۱۶ خرداد ۷۹ از دست رفت.

بهزاد کشمیری‌پور

تحریریه: بابک بهمنش

مطالب صوتی و تصویری مرتبط

بشنوید: در جستجوی راز جاودانگی هوشنگ گلشیری، به‌همراه صدای او